



درس فراه اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۷/ مهر/ ۱۳۹۸

موضوع جزئی: تقسیم سوم واجب: موقت و غیر موقت - تبعیة القضاء للاداء - مصادف با: ۲۹ محرم ۱۴۴۱

در فرض اثبات قضاء با دلیل دیگر

جلسه: ۶

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در ادامه بحث از واجب موقت عرض کردیم در واجبات موقته (چه موسع و چه مضیق) امر به واجب مقتضی امر به قضاء نیست. یعنی «القضاء لیس تابع للاداء». سپس به این بحث رسیدیم که اگر قضاء با دلیل دیگری ثابت شد، آیا آن دلیل دیگر کاشف از تعدد مطلوب است یا کاشف از وحدت مطلوب؟ به عبارت دیگر آیا آن دلیل دیگر که قضاء را اثبات کرده است مثل «اقض مافات» خودش نشان می‌دهد که قضاء تابع اداء است یا خیر؟ عرض کردیم محقق نایینی به حسب مقام ثبوت سه احتمال تصویر کردند:

۱. امر به قضاء مثل «اقض مافات» کاشف از این است که این جا دو مطلوب داریم، یکی ذات العمل و دیگری ایقاعه فی الوقت الخاص.

۲. دلیلی مثل «اقض مافات» کشف می‌کند که اگر واجب، مقید به قید وقت شده است، مربوط به حال اختیار است و الا اگر اختیار نباشد اساساً تقید منتفی می‌شود. مثل نماز تمام برای شخص حاضر و نماز شکسته برای شخص مسافر.
۳. این دلیل به طور کلی حاکی از این است که موضوع دلیل و امر به قضاء فوت موضوع امر اول است، لذا یک امر مستقل محسوب می‌شود.

محقق نایینی در بررسی این سه احتمال فرمودند: احتمال اول و دوم قابل اثبات نیست، یعنی در مقام اثبات و بررسی ادله معلوم می‌شود تنها احتمال سوم پذیرفتنی است. لذا «اقض مافات» یک امر جدید و مستقلی است که موضوعش فوت واجب اول است، کأنه به مکلفین گفته شده: «یجب علیکم القضاء اذا فاتکم الواجب الموقت». عرض کردیم محقق نایینی برای این ادعا سه دلیل آوردند.

پس مدعای محقق نایینی این است که آن دو احتمال اول باطل است و تنها احتمال سوم قابل پذیرش است و آن اینکه امر به قضا یک امر مستقل است و به هیچ وجه کشف از وحدت مطلوب و تبعیت امر به قضاء از اداء نمی‌کند.

دلیل اول را دیروز بیان کردیم که اساساً لفظ قضاء و اقض، ظهور در تدارک مافات دارد، یعنی جبران مافات و اساساً اینجا موضوعی برای تدارک نیست. زیرا واجب یعنی نماز در وقت خودش و بعد از پایان وقت دیگر موضوع برایش متصور نیست زیرا وقتش از بین رفته است. غروب که شد دیگر آن فاصله زوال تا غروب منتفی شده است و قابل تدارک نیست، اصلاً امکان تدارک ندارد چون

ما دیگر وقت را نمی‌توانیم برگردانیم. اما خود عمل یعنی اصل نماز با قطع نظر از وقت هنوز فوت نشده است تا بخواهد تدارک شود، امر نماز هنوز به قوت خودش باقی است.

پس اساساً «اقض» خودش ظهور در این دارد که نمی‌تواند مسئله از قبیل احتمال اول باشد که ما دو مطلوب و دو امر داریم.

دلیل دوم

ایشان با استفاده از ثبوت قضاء در حج و صوم نذری در یک وقت معین می‌خواهد در مانحن فیه یک نتیجه بگیرد. کسی که نذر می‌کند که مثلاً در روز ۲۷ ماه رجب روزه بگیرد، طبیعتاً روزه گرفتن در آن روز بر او واجب است. اگر قصد نذر کننده این بوده که روزه را در آن روز خاص بگیرد، طبیعتاً نذر نیز بر همین اساس منعقد می‌شود. زیرا نذر تابع قصد ناذر است، هر طور که انسان قصد کند نذر منعقد می‌شود. کسی که قصد کرده در روز بیست و هفتم ماه رجب روزه بگیرد متعلق قصدش چیست؟ آیا اینجا دو چیز قصد کرده است یا یک چیز؟ او قصد کرده «صوم فی هذا الیوم» و یک مطلوب بیشتر ندارد، دو مطلوب نیست که یکی اصل روزه باشد و دیگری ایقاعه فی هذا الیوم؛ یک مطلوب بیشتر ندارد. اگر یک مطلوب بود، آنگاه اگر در این روز روزه نگرفت، سوال این است که آیا قضای این روزه بر او واجب است یا خیر؟ همه گفتند: قضاء روزه نذری در وقت معین واجب است. پس کسی که روز بیست و هفتم باید روزه می‌گرفته ولی نگرفت، آیا قضاء ندارد؟ بله قضاء دارد و باید قضاء کند، این روزه را باید در یک روز دیگر قضاء کند زیرا آن را نذر کرده و قصد او متعلق شده است به نذر روزه در آن روز خاص. حال آن روز شرایطی پیش آمد که نتوانست روزه بگیرد، چه عمداً، غفلتاً، نسیاناً ولی بعد که یادش می‌افتد ولو در ماه شعبان باید روزه بگیرد. اصل روزه او واجب است.

حال سؤال این است که وجوب قضاء روزه نذری در وقت معین از کجا ثابت شده است؟ چرا باید مکلف روزه بگیرد؟ امر به قضاء و «اقض مافات» این مطلب را ثابت می‌کند. می‌گوید آن روزه از شما فوت شده و باید قضاء آن را به جا بیاورید، درست است وقت منقضی شده است ولی اصل عمل را باید به جا بیاوری، این‌جا این قضاء و وجوب قضاء در واقع مسلماً ناشی از این امر جدید و مستقل است و ربطی به امر اول ندارد. «اوفوا بالنذور» امر به وفاء نذر، تا کجا مؤثر است؟ دلیل می‌گوید به آنچه که نذر کردید باید وفا کنید، نذر هم تابع قصد است، قصد هم به صوم فی یوم معین تعلق گرفته است. یعنی قصد به این مجموع «صوم فی هذا الیوم» تعلق گرفته است حال که روز بیست و هشتم شد آیا روزه روز بیست و هشتم یا روزه روز شعبان متعلق قصد او بوده است؟ خیر. پس نذر به روزه روز شعبان تعلق نگرفته است، پس «اوفوا بالنذور» دیگر تأثیرش را از دست داده است و دیگر نمی‌تواند روزه قضای آن روز را در ماه شعبان ثابت کند و کنار می‌رود. پس قضا چگونه ثابت می‌شود؟ با «اقض مافات»، «اقض مافات» کانه یک تکلیف تازه‌ای را برای مکلف ایجاد می‌کند. این یک امر مستقل است.

اگر مسئله در باب قضاء روزه نذری اینچنین شد، در همه موارد قضا اینچنین است. یعنی در همه موارد واجبات موقت مسئله یک حکم دارد، هر واجبی که موقت باشد چنین سرنوشتی دارد.

پس ایشان از راه تبیین وجوب قضاء در روزه نذری که وجوب قضا نمی‌تواند با امر «اوفوا بالنذور» ثابت شود و حتماً وجوب قضاء امر مستقل می‌خواهد و «اقض مافات» آن امر مستقل است، استفاده می‌کند در همه موارد واجبات موقت اینچنین است. در نماز ظهر هم قضیه از همین قرار است، «اقم الصلوة لعلوک الشمس الی غسق الیل» نمی‌تواند اثبات وجوب قضا نماز ظهر بعد از مغرب را بکند، پس باید سراغ دلیلی مثل «اقض ما فات» برویم. «اقض مافات» به عنوان یک امر مستقلی وارد می‌شود، نه اینکه از آن قبلی

که دو امر بود یکی از بین رفته و دیگری باقی مانده است. در همه موارد، قضاء اینچنین است که دلیلی که وجوب قضا را ثابت می‌کند یک امر جدید مستقل است که موضوعش عبارت است از فوت واجب اول.

پس ایشان این دلیل را آوردند که اثبات کنند احتمال سوم را که عبارت است از اینکه امر به قضا یک امر جدید مستقل است که موضوعش عبارت از فوت واجب اول است یعنی اگر واجب موقت در وقت خودش اتیان نشد آن را خارج از وقت اتیان کند این را «اقض ما فات» می‌گویند و خود امر واجب موقت زورش به اینجا نمی‌رسد که باید واجب را خارج از وقت نیز اتیان کند.

دلیل سوم

ایشان می‌فرماید: اگر بخواهیم به دو احتمال اول ملتزم شویم، یک تالی فاسد دارد که به خاطر آن تالی فاسد ناچاریم دو احتمال اول را کنار بگذاریم و احتمال سوم را قبول کنیم.

طبق احتمال و احتمال دوم مشکل چیست؟

احتمال اول عبارت از این بود که «اقض ما فات» که می‌آید کشف می‌کند از اینکه امر به واجب موقت ولو به حسب ظاهر یک امر است ولی در واقع دو امر است، یکی امر به نماز ظهر یعنی اصل عمل و ذات عمل، دوم امر به اتیان نماز ظهر در وقت خاص. پس هنگامی که وقت منتفی شد یعنی امر دوم دیگر قابل اتیان نیست، اما امر اول به قوت خودش باقی است و بعد از مغرب گریبان مکلف را می‌گیرد و می‌گوید حال که نتوانستی تکلیف را در وقت خاص انجام دهی و با آن مخالفت کردی، به ذات عمل اتیان کن. در احتمال دوم بحث در این بود که «اقم الصلوة» که مقید به وقت «لدلوك الشمس الی غسق الیل» شده مربوط به حالت اختیار است، اما در غیر حال اختیار اصلاً چنین قیدی نیست. «اقم الصلوة» من دون تقید بقید وقت باید انجام شود.

حال اگر فرض کنیم «اقض ما فات» به عنوان یک دلیل قضاء را بر ما واجب کرده است. (فرض این است که دلیل دیگری آمده و قضا را واجب کرده است.) اساساً بحث ما بر این استوار است که «اقض ما فات» چه زمانی گریبان مکلف را می‌گیرد؟ آیا در فاصله زوال تا مغرب سرو کله اقض ما فات پیدا می‌شود؟ خیر، کسی که از ظهر تا مغرب وقت دارد جایی برای اقض ما فات نیست. پس در فاصله زوال تا مغرب جایی برای توجه این تکلیف به مکلف نیست، چه زمانی «اقض ما فات» سر و کله اش پیدا می‌شود؟ بعد از خروج وقت. یعنی زمانی که فاصله زوال تا مغرب سپری می‌شود و این شخص نماز ظهر را نخوانده، وقت که تمام شد «اقض ما فات» گریبان این مکلف را می‌گیرد. پس توجه امر به قضاء الصلاة به مکلف بعد از خروج وقت است.

حال شما آخر وقت که شخص فقط به اندازه یک رکعت فرصت دارد که نماز بخواند را در نظر بگیرید، در این فاصله کدام امر گریبان او را می‌گیرد امر ادایی یا امر قضایی؟ امر ادایی قطعاً یقه او را نمی‌گیرد زیرا امر ادایی امر به نماز ظهر است که چهار رکعت است و به اندازه چهار رکعت برای اتیان وقت لازم دارد، پس امر ادایی جایی برایش نیست. جای امر به قضا نیز نیست زیرا امر به قضا زمانی سر و کله اش پیدا می‌شود که از وقت خارج شده باشیم، پس یک زمانی پیدا شده است که نه امر ادایی و نه امر قضایی آن را در بر نمی‌گیرد و این نشان می‌دهد این امر یک امر مستقل است.

طبق احتمال اول و دوم و سوم اگر بخواهیم این مطلب را مورد بررسی قرار دهیم طبق کدام یک از این سه احتمال قابل تصویر است؟

مقتضای احتمال اول و احتمال دوم این است که از نظر زمانی امر به فاقد متصل شود به امر به واجد، در حالیکه بین این زمان‌ها در یک شرایطی باید جدایی باشد. یعنی باید یک فاصله زمانی بین امر ادایی و قضایی وجود داشته باشد و این تنها در احتمال سوم قابل تصویر است که در یک شرایطی در احتمال اول و احتمال دوم این مسئله پیش می‌آید که از نظر زمانی امر قضایی متصل شود به امر ادایی. لذا از آنجا که در یک شرایطی زمان قضاء و زمان اداء از هم جدا هستند و نمی‌تواند زمان قضا به زمان اداء متصل باشد معلوم می‌شود امر به قضا یک امر مستقل است و این در احتمال سوم قابل تصویر است. یعنی طبق احتمال سوم فقط می‌توانیم بین زمان اداء و زمان قضاء جدایی بیندازیم، مثل مثالی که زده شد. آنجا که «لایبقی وقت الا بمقدار رکعة» آن زمان فاصله است، تا جایی زمان اداء است، یک فاصله‌ای می‌افتد می‌شود زمان قضاء در حالیکه طبق احتمال اول و طبق احتمال دوم این چنین فاصله‌ای به وجود نمی‌آید. امر ادایی طبق احتمال اول متصل می‌شود به امر قضایی و طبق احتمال دوم هم امر ادایی متصل می‌شود به امر قضایی. احتمال اول می‌گفت: «اقض مافات» کاشف از این است که «اقم الصلوة لدلوك الشمس» متضمن دو امر است، یکی امر به ذات العمل یعنی اصل نماز و یکی امر به واقع کردن نماز. حال در این فاصله رسیدیم به آخر وقت که «لایبقی وقت الا بمقدار رکعة» آیا اینجا جایی برای امر دوم است؟ جایی برای امر به واقع کردن نماز در این وقت است یا خیر؟ خیر، زیرا وقت گذشته است و ما حداقل به اندازه چهار رکعت وقت لازم داریم، ولی الان جز به اندازه یک رکعت وقت باقی نیست. امر اول چه؟ اگر می‌گوییم امر اول باقی است معنایش این است که همان موقع شما می‌توانی نماز چهار رکعتی بخوانی. در حالیکه طبق احتمال اول نمی‌توانی نماز ظهر را در آن یک دقیقه باقی مانده اتیان کنی با اینکه هنوز مغرب نشده است هم‌چنین از باب اینکه هنوز وقت خارج نشده و هنوز مغرب نشده نمی‌توان شروع به خواندن نماز قضاء کرد. اگر هنوز یک دقیقه تا مغرب باقی مانده است شما نمی‌توانی قضاء نماز ظهر را بخوانی، پس در احتمال اول و دوم امر به اداء متصل می‌شود به امر قضاء در حالیکه در این مورد خاص باید یک فاصله زمانی بین این‌ها باشد و این خود نشان می‌دهد این امر یک دلیل جدید و مستقل است.^۱

به هر حال از نظر مقام اثبات محقق نایینی معتقدند احتمال اول قابل اثبات نیست، احتمال دوم نیز قابل اثبات نیست. این دو احتمال باطل است و ادله سه گانه‌ای که اقامه کردند برای این بود که بگویند: تنها احتمال سوم قابل قبول است که عبارت است از اینکه اگر قضا با دلیل دیگر ثابت شد این دلیل یک امر مستقل و موضوعش فوت واجب اول است. به عبارت دیگر با دلیل دیگر نمی‌توانیم «تبعیت القضاء للاداء» را ثابت کنیم.

پس نتیجه این شد که به طور کلی قضاء تابع اداء نیست، این نه با امر ادایی قابل اثبات است نه با امر قضایی. اصلاً تبعیتی در کار نیست و به طور کلی وجوب قضاء با یک دلیل و امر مستقلی ثابت می‌شود. همه قضاها را اینطور است، یک امری داریم مثل «اقض مافات» که این دلیل و امر برای ما تکلیفی را ایجاد می‌کند که موضوعش فوت واجب اول است و یک امر مستقل است و به هیچ وجه تبعیت از اداء در آن مطرح نیست.

بعضی از بزرگان به محقق نایینی اشکال کردند که باید این اشکالات را مورد بررسی قرار داد.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ اجود التقريرات، ج ۱، ص ۱۹۱.